

درس تفسیر آیت الله جوادی

96/08/03

بسم الله الرحمن الرحيم

موضوع: تفسیر آیات 7 تا 13 سوره الرحمن

«وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ (7) أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ (8) وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ (9) وَ الْأَرْضَ وَضَعَهَا لِلْأَنَامِ (10) فِيهَا فَاكِهَةٌ وَ النَّخْلُ ذَاتُ الْأَكْمَامِ (11) وَ الْحَبُّ وَالْحَبُّ وَالْزَّيْتُونُ (12) فِيهَا آيَاتٌ لِّأُولِي الْأَبْصَارِ (13)»

سوره مبارکه «الرحمن» همان طوري که ملاحظه فرموديد، از وجود مبارک پيغمبر(صلي الله عليه و آله و سلم) رسيده است که «عَرُوشُ الْقُرْآنِ» است، [1] اين تقريباً شرح برخي از اصول و کلیات قرآن کریم است. قرآن کریم یک سلسله اصول کلی درباره جهان بيني دارد که مربوط به معرفت بود و نبود است و یک سلسله اصول کلی مربوط به جهان داري دارد که مربوط به بايد و نبايد است. آن اصولي کلی را که مربوط به بود و نبود است به نام حکمت نظري، شرح مي دهد. آن اصول کلی هم که مربوط به بايد و نبايد است؛ يعني حکمت عملي، آن را هم شرح مي دهد. جريان علم و عدل؛ يعني قانون جامع بين فرهنگ و عدل، اين جزء منشورات بين المللي اسلام است. جزء احکام نبوت عامه است، هيچ پيامبري نيامده مگر با اين دو اصل؛ يعني علم و عدل؛ يعني قانون جامع بين علم و عدل است.

اين منشور را در سوره مبارکه «الرحمن» تا حدودي توضيح مي دهد. در سوره مبارکه «حديد» آيه 25 اين بود: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ» يعني اختصاصي به پيامبر خاص ندارد، همه انبيا که آمدند گذشته از اينکه معجزات داشتند براي اثبات نبوت آنها، قانوني داشتند که از آن به کتاب ياد مي شود و دستور عدل و انصاف دادند که از آن به ميزان ياد مي شود، تا مردم به قسط قيام بکنند.

گاهي هدف، سعادت و هدايت مردم است، «هُدًى لِلنَّاسِ» [2] است؛ گاهي هدف قيام به قسط و عدل است. براي حمايت از عدل و جلوكيري از فساد فرمود: «وَأَنزَلْنَا الْحَدِيدَ» اين آهن دو کار مي کند: يکي اينکه منافع اقتصادي را تأمين مي کند: «وَ مَنَافِعُ لِلنَّاسِ». يکي اينکه به صورت شمشير در مي آيد جلوي محارب را مي گيرد: «وَأَنزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ». اينها جزء قواعد عامه است. اين قواعد عامه را يکي پس از ديگري سوره مبارکه «الرحمن» تشریح مي کند. گاهي آسمان را در برابر زمين قرار مي دهد، مي فرمايد: «وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا» در آيه هفتم. «وَالْأَرْضَ وَضَعَهَا لِلْأَنَامِ» در آيه ده. گاهي آسماني ها را در برابر زميني ها قرار مي دهد؛ يکي «الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ» اينها آسماني اند. «وَالنَّجْمُ وَالشَّجَرُ يَسْجُدَانِ» اينها زميني اند. پس گاهي آسمان در برابر زمين است، گاهي موجودات آسماني را در برابر موجودات زميني قرار مي دهد که اينها مربوط به جهان بيني است.

اما مسئله ميزان را در متن اين معارف قرار داد، فرمود ما ترازو را تنظيم کرديم براي هر ملت و نحلتی، تا نه در اصل ترازو، شما خللي ايجاد بکنيد که اين شاهينش درست نباشد و خوب نشان ندهد؛ نه در وزن خسارتي ايجاد کنيد، نه در موزون. نه آن سنگتان کم و زياد بشود، نه آن کالا کم و زياد بشود. بعد فرمود مادامي که در دنيا هستيد، اين وزن حالا يا آهن است

یا سنگ است، در یک کفه قرار می‌گیرد، آن کالا در کفه دیگر. ولی در مسئله معاد و در قیامت، ما ترازویی داریم که آن‌جا وزنش سنگ و آهن نیست. ما آن‌جا عقیده را می‌سنجیم، نیت را می‌سنجیم، اعمال را می‌سنجیم، عبادات را می‌سنجیم. آنها با سنگ و آهن سنجیده نمی‌شوند. در اوایل سوره «اعراف» فرمود: ﴿وَالْوِزْنُ يُوَمِّدُ الْحَقَّ﴾ [3] در قیامت ما عقاید را می‌سنجیم، نیت را می‌سنجیم، اعمال را می‌سنجیم، ترازو داریم؛ اما ترازوی ما در آن‌جا وزنی دارد که با وزن‌های دنیا فرق می‌کند. وزن دنیا به هر حال یا سنگ است یا آهن است یا علامت‌های مادی دیگر؛ اما در آن‌جا ما بخواهیم عقیده را بسنجیم، اعمال را بسنجیم، وزن ما حق است.

مستحضرید گاهی در این دعاها ما اعتراف می‌کنیم که: ﴿الْمَوْتُ حَقُّو الْجَنَّةُ حَقُّو النَّارُ حَقُّ﴾ [4] «الشَّفَاعَةُ حَقٌّ»، «الصِّرَاطُ حَقٌّ»؛ یعنی اینها هستند. «الوزن حَقٌّ»؛ یعنی وزنی هست. اما آیه هشت سوره مبارکه «اعراف» این نیست که وزنی هست، نفرمود: ﴿وَالْوِزْنُ حَقٌّ﴾. شما در دعای «عدیله» و امثال «عدیله» یا در تلقین اموات یا در اقرار حال احتضار می‌گوییم که شهادت می‌دهیم که ﴿الْمَوْتُ حَقُّو الْجَنَّةُ حَقُّو النَّارُ حَقُّ﴾؛ یعنی اینها هستند؛ اما آیه هشت سوره مبارکه «اعراف» نمی‌گوید: ﴿وَالْوِزْنُ حَقٌّ﴾، وزنی هست! بلکه با «الف و لام» ذکر می‌کند، می‌فرماید: ﴿وَالْوِزْنُ يُوَمِّدُ الْحَقَّ﴾؛ یعنی ما ترازویی داریم که یک کفه‌اش وزن است، یک کفه دیگر عقاید و اعمال مردم است. آن کفه‌ای که وزن است در آن کفه ما سنگ و آهن نمی‌گذاریم، در آن‌جا حقیقت می‌گذاریم. همه عقاید را با حقیقت می‌سنجیم. ﴿وَالْوِزْنُ يُوَمِّدُ الْحَقَّ﴾؛ نه «وَالْوِزْنُ حَقٌّ». الان ما در ترازو، آن کفه‌ای که مربوط به وزن است سنگ می‌گذاریم کفه دیگر آهن می‌گذاریم. می‌گوییم: ﴿وَالْوِزْنُ حَقٌّ﴾ یا می‌گوییم: ﴿وَالْوِزْنُ حَقٌّ﴾. اما اگر خواستیم عقیده را بسنجیم، ایمان را با سنگ و آهن نمی‌سنجند. ایمان را با حق می‌سنجند؛ لذا نفرمود: ﴿وَالْوِزْنُ حَقٌّ﴾ وزنی هست، بلکه فرمود: ﴿وَالْوِزْنُ يُوَمِّدُ الْحَقَّ﴾. نه وزن یعنی میزان. وزن آن واحدی که موزون با آن سنجیده می‌شود، چون گاهی وزن به معنی میزان است؛ مثل ﴿وَأَقِيمُوا الْوِزْنَ﴾؛ یعنی ترازو را درست اقامه کنید. گاهی وزن در برابر موزون است؛ اگر ما در یک کفه گوشت یا نان گذاشتیم، در کفه دیگر سنگ می‌گذاریم، می‌گوییم این سنگ وزن است، آن نان موزون است؛ اما اگر خواستیم عقیده و معرفت و ایمان را در کفه موزون بگذاریم، در کفه دیگر باید حقیقت بگذاریم؛ لذا فرمود: ﴿وَالْوِزْنُ يُوَمِّدُ الْحَقَّ﴾. حالا اگر کسی موزون نداشت؛ یعنی معرفتی نداشت، حقیقتی نداشت، دینی نداشت، آن را در سوره مبارکه «کهف» فرمود: ﴿فَلَا تَقِمْ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزَنًا﴾ [5] ما گفتیم در قیامت ترازویی هست و وزنی هست؛ اما برای هر کسی که وزنی ارائه نمی‌کنیم. وزن برای سنجش آن موزون است، اگر کسی دستش خالی بود، ما ترازو بیابوریم چه چیزی را بسنجیم؟ پرسش: در روایات داریم که اعمال بد و خوب را وزن می‌کنیم؟ پاسخ: آن برای درکات است، اینجا که حق است ﴿وَالْوِزْنُ يُوَمِّدُ الْحَقَّ﴾، ما بر این ترازو که یک طرفش حقیقت است که در کفه وزن است، کفه دیگر یک کسی که ﴿وَقَدِمْنَا إِلَى مَا عَمِلُوا مِنْ غَيْرٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَنْثُورًا﴾ [6] چیزی ندارد که ما بسنجیم؛ لذا در سوره مبارکه «کهف» فرمود که ما برای اینها ترازو نصب نمی‌کنیم. در آیه 105 سوره مبارکه «کهف» این است که ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا وَرَبِّهِمْ وَرَبِّهِمْ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا ثَمَرٌ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَرَنَاءُ﴾. ما برای اینها ترازو نمی‌آوریم، چون ترازویی که در آن روز هست یک کفه‌اش جای موزون است که عقیده و اعمال را در آن کفه می‌گذارند. یک کفه جای وزن است که حقیقت را در آن‌جا می‌گذارند که فرمود: ﴿وَالْوِزْنُ يُوَمِّدُ الْحَقَّ﴾. ما ترازو نصب نکنیم، حقیقت را در کفه خاص خودش بگذاریم، آن کفه که موزون است، دستش خالی است، ما چه چیزی را بگذاریم؟! لذا فرمود ما برای اینها ترازو نصب نمی‌کنیم. می‌فرماید درکات؛ البته برای منافقین درکاتی هست، ﴿إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الذِّكْرِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ﴾. آن‌جا باطل را به عنوان وزن می‌گذارند، کفر را با باطل می‌سنجند، بطلان چه کسی بیشتر است، می‌سنجند، آن وقت می‌گویند که نتیجه و فتوا این است که ﴿إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الذِّكْرِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ﴾. اما اگر آن ترازویی که وزنش حقیقت است،

موزونش باید ایمان باشد. این کسی که «خَبِطْتَ أَعْمَالَهُمْ». چیزی نیاورده تا ما بسنجیم؛ لذا «فَلَا نُعِمْ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا».

پس آیه 105 سوره «کَافٍ» با آیه هشت سوره مبارکه «اعراف» هماهنگ است. آن جایی که دارد: «إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الذِّكْرِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ». بله حسابی هست، کتابی هست، درکاتی هست، اعمالشان سیّی و تاریک است تاریک داریم و تاریک تر، آن جا هم حساب و کتابی هست. در سوره مبارکه «کَافٍ» آیه ای است که فرمود: «وَلَا يَظْلَمُ زَيْتًا أَحَدًا» [7] در بعضی از آیاتی که مربوط به قیامت است به عنوان نفی جنس ذکر می کند: «وَلَا ظَلَمَ الْيَوْمَ» [8] امروز ظلم نیست. آن که قدرت دارد به نام ذات اقدس الهی که «وَلَا يَظْلَمُ زَيْتًا أَحَدًا». دیگران که قدرت ظلم ندارند کاری از آنها ساخته نیست؛ لذا به صورت نفی جنس فرمود قیامت جای ظلم نیست: «وَلَا ظَلَمَ الْيَوْمَ». این «لا» برای نفی جنس است.

بنابراین هر چیزی روی حساب است: «كُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ». درکات جهنم حساب شده است؛ اما آن ترازویی نیست که وزنش حقیقت باشد، موزونش معرفت و ایمان و عمل صالح. آن ترازویی است که وزنش بطلان است و شقاق است و نفاق است و کفر است و امثال آن که موزونش هم از همان قبیل است.

پس اینکه فرمود در آیه 105: «فَلَا نُعِمْ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا». برهانش هم کنارش هست: «ذَلِكَ جَزَاءُهُمْ بِمَا كَفَرُوا وَ اتَّخَذُوا آيَاتِي وَرُشْلِي هُزُوًا». پس اصل میزان در دنیا برای همه هست، میزان به هر حال سنگ است، هر چه را بخواهیم بسنجیم، با سنگ می سنجم، با وزن می سنجم؛ البته اگر مساحتی باشد با متر می سنجم و اگر با عناوین دیگر باشد با دماسنج می سنجم و امثال آن. به هر حال وزنی هست؛ اما در بهشت اعمال و معارف را بخواهند بسنجند وزنش حقیقت است و اگر کفر و نفاق را بخواهند بسنجند، وزنش بطلان است و کذب. بطلان درکاتی دارد، چه اینکه حق درجاتی دارد. آن وقت درکاتش را مشخص و «بعضها دون بعض» هستند. «وَالْوِزْنُ يُوَمِّدُ الْحَقَّ» که در آیه هشت سوره مبارکه «اعراف» آمده است، ناظر به توزین این حق است. آن گاه هم موزون معلوم می شود هم میزان معلوم می شود. در بعضی از زیارت ها به وجود مبارک حضرت امیر عرض می کنیم که: «السَّلَامُ عَلَيَّ مِيزَانِ الْأَعْمَالِ»؛ [9] اعمال را با عمل اینها می سنجم، چون بنا شد با حقیقت بسنجند، نه با سنگ و آهن؛ لذا اینها می شوند «مِيزَانُ الْأَعْمَالِ»، «السَّلَامُ عَلَيَّ مِيزَانِ الْأَعْمَالِ». اعمال دیگران را با عمل اینها می سنجم، اگر این انسان کامل «مع الحق» شد، «يَذُورُ مَعَهُ حَيْثُمَا دَارَ» [10] شد، آن وقت می تواند میزان باشد، می تواند وزن باشد، چون ما با حقیقت می خواهیم بسنجیم، این هم که حقیقت است؛ لذا اگر از این ذوات قدسی به عنوان میزان اعمال یاد شده است، این حق است. تعبیرات دیگری هم ممکن است باشد، «وَالْوِزْنُ يُوَمِّدُ الْحَقَّ».

پرسش: اینها که هم حسنات دارند و هم معاصی؟ پاسخ: آن دیگر «خَلِّطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَ آخَرَ سَيِّئًا» [11] آن جا حسناتش را با «وَالْوِزْنُ يُوَمِّدُ الْحَقَّ» می سنجمند، سیئاتشان را با بطلان می سنجمند، تا آن گاه روشن بشود که این کم است یا زیاد. یک عده البته «مُزَجَّجُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ» هستند؛ اما آنها که «خَلِّطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَ آخَرَ سَيِّئًا». آن جا مشخص است که میزان اعمال چه کسی سنگین است.

«مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ» او در قیامت نجات پیدا می کند، «مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ» در قیامت گرفتار می شود، برای اینکه ما یک طرف حق گذاشتیم، این حق «قول ثقیل» است: «إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا» [13] پرسش: آنها را وزن می کنند نه «خَفَّتْ»؟ پاسخ: وزن می کنند؛ اما در صورتی که همه اش حق باشد، یا حق و باطل مخلوط باشد؛ اما اگر کسی هیچ حقی ندارد، «وَقَدِمْنَا إِلَى مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَنْثُورًا»؛ آن وقت ترازوی دیگری است که فقط باطل را می سنجمد، آن جا کاملاً مشخص است و حساب شده که «كُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ» اینکه فرمود: «إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الذِّكْرِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ». این بعد از وزن است. درکه چه کسی بیشتر است؟ درکه چه کسی کمتر است؟ عذاب چه کسی بیشتر است؟ عذاب چه کسی کمتر است؟ همه اینها حساب شده است،

آن را با میزان دیگری که وزنش بطلان است می‌سنجند، نه با میزانی که وزن آن «الحق» است بسنجند. چون وزن حق ندارد؛ لذا به صورت نکره در سیاق نفی، آیه 105 سوره مبارکه «کَهِف» برای کفّاری که ﴿فَخِطَّتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزَنًا﴾ چیزی ندارد بسنجد؛ اما درکاتش چرا! سیّئاتش چرا! آنها همه‌اش کاملاً سنجیده می‌شود و حساب شده است.

مطلب دیگر آن است که این جریان که جزء منشور بین‌الملل است، این عدل و وزن، این را همه انبیا گفتند، نه یعنی جزء نبوت عامه است، بلکه هر پیامبری هم که آمده این حرف جهانی را زده است، ولو حوزه نبوّتش محدود بود. ما پیامبر جهانی غیر از وجود مبارک حضرت رسول (صلوات الله و سلامه علیه) که نداریم. دیگران گرچه همگانی‌اند، مثل انبیای اولوالعزم؛ اما همیشگی نیستند. آن‌که همگانی است، یک؛ کلی، همیشگی است، دائم، دو؛ وجود مبارک حضرت است، ولی این اصل کلی را ذات اقدس الهی به همه انبیا گفته، ولو آن شخص پیامبر جهانی نباشد. این شخص پیامبر جهانی نیست، می‌گوید حرف من حرف جهانی است؛ می‌گویم من پیامبر شهر شما هستم، شما با هر فردی از افراد این عالم بخواهید داد و ستد کنید باید کم ندهید، گران ندهید، همین! مگر شعیب (سلام الله علیه) پیامبر جهانی بود؟ مگر جزء انبیای اولوالعزم بود؟ اما فرمود با هر کسی زندگی می‌کنید، با ادب و عدل زندگی کن. یک وقت است که پیام حضرت پیام جهانی است، آن باید جزء اولوالعزم باشد. یک وقت پیام او پیام جهانی نیست، برای همین شهر خودشان است، عده‌ای ﴿وَأَرْسَلْنَاهُ إِلَى مِائَةِ الْقَبَا وَتَرِيذُونَ﴾: [14] بله صد هزار یا کمتر یا بیشتر؛ اما به همین شهری‌های خود، به روستایی‌های خود، به همین چند نفری که در قلمرو رسالت او هستند، می‌فرماید شما با هر فردی از افراد جهان می‌خواهی زندگی کنی، هم باید مؤدّب باشی هم باید عادل، ﴿وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا﴾ [15] حرف من برای همه نیست، ولی شما با هر کسی بخواهید زندگی کنی، باید ادب داشته باشید. این طور نیست حالا اگر کسی در جایی شما را شناسند، بگویند حالا اینها که ما را نمی‌شناسند ما چرا مثلاً مؤدّبانه زندگی کنیم؟! این شوهر حضرت زینب (سلام الله علیهما) - عبدالله بن جعفر - این معروف به سخا بود. مسافرتی کرده در جایی که او را نمی‌شناختند. کسی عرض حاجتی کرده، نیازی داشت. وجود مبارک عبدالله بن جعفر یک رقم سنگینی به این شخص کمک کرد. همراهان این شخص به او گفتند که اینجا که کسی شما را نمی‌شناسد و این شخص هم به کمتر از این قانع بود، شما این رقم سنگین را برای چه به او دادید؟ گفت اینها مرا نمی‌شناسند ولی من که خودم را می‌شناسم، [16] دین مرا طوری تربیت کرده که گفت خودت را بشناس! من هر جا هستم باید مؤدّب باشم و سخی. ببینید این ادب دین است، فرمود مردم که لازم نیست مرا بشناسند، من که خودم را می‌شناسم، این دستور دین است. مگر شعیب (سلام الله علیه) مگر این جزء انبیای اولوالعزم بود؟ مگر این جزء انبیای جهانی بود؟ اما حرفی را که نقل می‌کند حرفی است که مربوط به کلّ جامعه بشری است. در همان سوره مبارکه «اعراف» به این صورت ذکر می‌کند، آیه 85 سوره مبارکه «اعراف»: ﴿وَإِلَى مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ﴾ برای همان حوزه رسالت خودش ﴿مَالَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ قَدْ جَاءَكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ﴾ نه داخله شهر، بلکه ﴿وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ﴾، «الناس» شامل مشرق و مغرب می‌شود. «اشیاء» جمع شیء است که ما از شیء عام‌تر نداریم، جمع بسته شد. فرمود هیچ چیز مردم را کم نگذارید، حالا آنها مسلمان نیستند در حوزه رسالت من نیستند، من هم پیامبر آنها نیستم، آنها هم مأمور نیستند که حرف مرا گوش بدهند؛ اما اینها جزء دستورهایی بین‌المللی دین خداست. یک وقت است کفار، کفار حربی‌اند در حال حرب، آنها غارت می‌کنند ما هم مال آنها را می‌بریم. در حال حرب، جای صلح و صفا و اینها نیست حالا جنگ است، کافر حربی در حال حرب مالش فیء مسلمین است؛ اما نه، در حال صلح و هدنه هستیم این را در

سوره مبارکه «توبه» فرمود که اینها مشرک هستند؛ اما ما با اینها تعهد داریم معاهده بستیم، در حال صلح هستیم، در حال هُنده هستیم، ﴿فَمَا اسْتَقَامُوا لَكُمْ فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ﴾. [17] مادامی که آنها نقض نکردند شما نقض نکنید. این وفای به عهد، این ﴿أَوْفُوا بِالْعُقُودِ﴾. [18] این ﴿أَحْلَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ﴾ [19] پیام جهانی دین است. این پیام جهانی را همه آوردند ولو اینکه رسالت اینها جهانی نیست. شعیب می‌گوید با هیچ کس ظلم نکنید، ولو آنها در رسالت ما نیستند. این ﴿وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ﴾. از این جامع‌تر می‌خواهید؟! نه «الناس» در شمولش قصوری است نه «اشیاء». فرمود با هیچ کس ظلم نکنید، با هیچ بدرفتاری نکنید، آن ﴿وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا﴾ [20] هم که همین است.

یک بیان لطیفی در این الصوت/العدالة الانسانية است حالا من یادم نیست که سندش را از کجا دیدم، ولی آن‌جا هست. حضرت فرمود: «الناس اخ الناس احبوا وكره» [21] بشر برادر یکدیگر است، چه بخواد چه نخواهد، این دین است. این دین می‌تواند بین‌المللی باشد، پیام صلح داشته باشد، پیام مسالمت‌آمیزی داشته باشد، پیام وفا و صفا داشته باشد. این میزان این است، ﴿أَلَا تَنْظُرُونَ فِي الْمِيزَانِ﴾ این است، فرمود نه در وزن کم بگذارید، نه در موزون کم بگذارید، کالایی که می‌فروشید، صادراتتان را مواظب باشید آبروی کشورتان را آبروی دینتان را حفظ بکنید. این جعبه صادرات مثل جعبه داخلات نباشد که بالا و پایین آن فرق بکند. این چه کاری است؟ این را یک پیغمبر و دو پیغمبر نگفت، پیغمبر اولوالعزم و غیر اولوالعزم هم گفت، هر پیامبری گفته که صادراتتان را مواظب باشید، زیر جعبه یک نحو، بالای جعبه به نحوی دیگر! شما باید آبروی کشور را حفظ بکنید. ﴿وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ﴾. این دین و این کتاب صدر و ذیلش بوسیدنی است. ﴿وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ﴾. ﴿وَلَا تَقْسُوا فِي الْأَرْضِ بِغَدِ اسْلَاحِهَا ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾. می‌دانید این مخصوص چند نفری بیشتر نبود، شعیب که جزء انبیای اولوالعزم نبود. آنچه را که در این قوانین به صورت کلی بیان شده در سوره مبارکه «الرحمن» این را شرح داد؛ لذا فرمود: ﴿وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ﴾ یعنی میزان. مسبوق و ملحوق به این است که وزنتان درست، موزونتان درست باشد. بخواهید چیزی را وزن کنید، کم نباشد؛ بخواهید موزون بگیرید، زیاد نباشد؛ هر دو می‌شود طاغوت. این طاغوت اقتصادی همین است، ﴿أَلَا تَنْظُرُونَ فِي الْمِيزَانِ﴾. آن مسئله طاغوت، خطر دنیایی دارد، خطر اخروی دارد، ﴿أَلَا تَنْظُرُونَ فِي الْمِيزَانِ وَ أَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ لَّا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ﴾

بعد فرمود: ﴿وَالْأَرْضُ وَضْعُهَا﴾. زمین متعلق به همه مردم است. حالا شما کار خدایی را بخواهید بکنید، یا کار خلقی یا بندگی را؟ ما یک سلسله وظیفه‌ای داریم، امر به معروف بکنیم، نهی از منکر بکنیم، هدایت بکنیم؛ اما بگیر و ببند، ﴿حُدُودَهُ فَعُلُوهُ﴾ * ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ. [22] سرجای خودش هست. فرمود زمین متعلق به مردم است، اگر کسی کافر است، اگر کسی اهل کتاب است، اگر کسی مسلمان است، شما در هر سه حوزه برابر اسلام عمل بکنید؛ منتها اسلام حکم هر کدام را جداگانه بیان کرده است؛ یعنی محلی و ملی حکمی دارد که داخله اسلام است. منطقه‌ای که موحدان هستند اهل کتاب هستند، یک حکم دارد. بین‌المللی که انسانیت انسان مطرح است ایمان و کفر مطرح نیست، حکم خاص خودش را دارد؛ اما عدل و عقل جزء احکام بین‌المللی اسلام است، وفای به عهد جزء احکام بین‌المللی اسلام است، ﴿أَوْفُوا بِالْعُقُودِ﴾ جزء برنامه‌های بین‌المللی اسلام است، ﴿وَالْأَرْضُ وَضْعُهَا لِلنَّاسِ﴾. حالا نعمت‌های بهشت ﴿فِيهَا فَاكِهَةٌ﴾. اگر این «فاکهه» همه میوه‌ها را شامل بشود، ذکر خرما بعد از آن ذکر خاص بعد از عام است و اگر اصطلاحاً خرما را «فاکهه» نگویند، این ذکر خاص خودش را دارد. ﴿وَالنَّخْلُ ذَاتُ الْأَكْمَامِ﴾. ما اینها را در «کُم»؛ در آن غلافشان حفظ کردیم که نپوسند. پوست خاصی برای آنها دادیم. آنچه مربوط به لباس انسان است می‌گویند «کُم»؛ یعنی آستین. این را فقط گفتند که مذموم است، «کُم». اما آن‌که غلاف میوه است گفتند هم کسرش درست است «کِم»، هم ضمّش

درست است «کُم». این «أَكْمَام»، هم جمع «کُم» می‌تواند باشد هم جمع «کِم»، آن طوری که نقل کردند. «فِيهَا فَاكِهَةٌ وَ التَّخْلُ ذَاتُ الْأَكْمَامِ * وَ الْحَبْدُ الْعَصْفُ الرَّيْحَانُ». فرمود گندم هست که جزء میوه نیست، برنج هست که جزء میوه نیست، اینها فاکهه نیستند. اینها کاه دارند که از آن کاه به عصف یاد می‌شود. مغز دارند که برای خود شماسست. مستحضری این ادیبانه حرف می‌زند؛ آن‌جا که سخن از معرفت و علم است، آن‌جا انبیا و فرشتگان و انسان‌های وارسته را نام می‌برد. این بیان لطیف وجود مبارک امام سجاد (سلام الله علیه) است که فرمود وقتی نام علما و معارف الهی‌دان و اینها مطرح می‌شود، خدا نام اینها را کنار ملائکه ذکر می‌کند. همان اوایل سوره مبارکه «آل عمران» است که فرمود: «يَعْبُدُ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُوا الْعِلْمِ» [23] این را امام سجاد (سلام الله علیه) فرمود که «کَفِي» در فضل علم که ذات اقدس الهی نام علما را کنار نام ملائکه می‌برد. [24] اما در این روایت، این ذیلی که عرض می‌کنیم نیست. وقتی سخن از مال دنیا و خوردن و میوه و امثال آن است، نام انسان‌های مالمند با دام را یکجا ذکر می‌کند، می‌فرماید ما این میوه‌ها را آوردیم به شما دادیم این غذاهای کشاورزی را به شما دادیم: «مَتَاعًا لَّكُمْ وَلِأَنْعَامِكُمْ». [25] «كُلُوا وَارْزُقُوا أَنْعَامَكُمْ» [26] اینجا هم فرمود: «وَ الْحَبْدُ الْعَصْفُ». این مغزی دارد، گاهی دارد؛ یعنی مغزش برای شما، کاه آن برای دامتان. او باید بفهمد که چگونه خدا وقتی نام علما را می‌خواهد ببرد کنار فرشته‌ها ذکر می‌کند، نام مالدارها را می‌برد کنار دام ذکر می‌کند. می‌گوید این یک نعمت مادی است دام را هم ما باید تأمین بکنیم، «مَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا» [27] این آیه شش سوره مبارکه «هود» که بارها ملاحظه فرمودید، فرمود تمام این جنبنده‌ها نزد من پرونده دارند، هیچ مار و عقربی نیست که نزد من پرونده نداشته باشند، همه عائله من هستند؟ «مَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا»؛ من موظف هستم اینها را روزی بدهم؛ اما رزق معنوی را که نام می‌برد فرشته‌ها را با علما ذکر می‌کند.

[1] المصباح-جنة الأمان الواقية و جنة الأيمان الباقية، ابراهيم الكفعمي العاملي، ص 446.

[2] انعام/سوره 6، آیه 185.

[3] اعراف/سوره 7، آیه 8.

[4] الفقه المنسوب للإمام الرضا عليه السلام، موسسه آل البيت عليهم السلام، ص 177.

[5] كهف/سوره 18، آیه 105.

[6] فرقان/سوره 25، آیه 23.

[7] كهف/سوره 18، آیه 49.

[8] غافر/سوره 40، آیه 17.

[9] بحار الأنوار-ط موسسه الوفاء، العلامة المجلسي، ج 100، ص 287.

[10] الفصول المختاره، الشيخ المفيد، ص 135.

[11] توبه/سوره 9، آیه 102.

[12] توبه/سوره 9، آیه 106.

[13] مزمل/سوره 73، آیه 5.

[14] صفات/سوره 37، آیه 147.

[15] بقره/سوره 2، آیه 83.

[16] مروج الذهب، ج 1، ص 171.

- [17] توبه/سوره 9، آیه 7.
- [18] مائدہ/سوره 5، آیه 1.
- [19] بقرہ/سوره 2، آیه 275.
- [20] بقرہ/سوره 2، آیه 83.
- [21] الصحيح من سيره النبي الاعظم صلى الله عليه و آله، السيد جعفر مرتضى العاملی، ج 4، ص 237.
- [22] حاقه/سوره 69، آیه 30 و 31.
- [23] آل عمران/سوره 3، آیه 18.
- [24] بحار الأنوار-ط مؤسسه الوفاء، العلامة المجلسی، ج 1، ص 180.
- [25] نازعات/سوره 79، آیه 33.
- [26] طہ/سوره 20، آیه 54.
- [27] هود/سوره 11، آیه 6.